دستی به سوی نور (تأملی در شعرهای قیصر امین پور)

یوسف نیا، سعید

پس از پیروزی انقلاب اسلامی،شاعرانی که با مقدّمات صوری‏ شعر تا حدودی آشنا بودند،ضرورتا تحت تأثیر موج عظیم‏ انقلاب،جریان‏ساز شعری شدند که تا پیش از سال 57،نمودی‏ این گونه نداشت.

اغلب شاعرانی که پس از 57 و شاید چند سالی پیش از آن، با الفبای شعر آشنا شده بودند،تحت تأثیر این دگرگونی عظیم‏ ساختاری و محتوایی،شعرهایی سرودند که جز طبع آزمایی‏ نبودند،و هنوز،مدت زیادی از انقلاب و قریحه‏سنجی شاعران‏ انقلاب نگذشته بود که فضای سیاسی و ادبی و اجتماعی،و در مجموع،فضای فرنگی کشور که تازه درگیر با تغییراتی‏ بنیادی شده بود،با وقوع جنگی ناگهانی و غیر قابل پیش‏بینی، بیش از پیش،دگرگون شد.

به این ترتیب،همه اقشار جامعه،تحت تأثیر جنگ قرار گرفتند، و شاعرانی که در طی مدتی کمتر از دو سال،قریحهء خود را در قالبهای گوناگون شعر،آزموده بودند و به شدت با صناعات ادبی‏ و جذابیتهای زبانی و بحث دربارهء اوزان عروضی و موسیقی‏ شعر درگیر بودند،با مضمون تازه‏ای مواجه شدند که قرت‏ دگرگون‏کنندهء آن،از انقلاب 57،به مراتب بیشتر و شدیدتر بود،و این مضمون تازه،جنگ،و ایمان به عالم غیب)با شکلی‏ تازه و اثرگذار بود.

این جنگ،ماهیتا با اغلب جنگهایی که در این چند دهه با وقوع پیوسته‏اند تفاوت داشت،و از درون،به فضایی وصل‏ می‏شد که اثیری و روحانی بود.از سوی دیگر،شعر این مرز و بوم نیز پیوندی ناگسستنی با عرفان و حکمت اسلامی دارد، چرا که بزرگترین شاعرترین شاعران ما همچون حکیم سنایی‏ غزنوی،مولانا جلال الدین محمد بلخی،عطار نیشابوری،حافظ، سعدی،و بسیاری دیگر،عارفانی بلنداندیش بودند که وجوه‏ اشتراک زیادی با هم داشتند،که یکی از این وجوه اشتراک، مرگ آگاهی،و دیگری ایمان به عالم غیب بود که می‏توانست‏ برای شاعرانی که از نزدیک و دور،شاهد این حادثهء حماسی‏ و در عین حال تراژیک بود،دریچه‏ای به سمت شعر،به معنی‏ حقیقی کلمه،بگشاید،همان شعر نابی که حضرت رسول اکرم‏ (ص)حکمتش نامید.

در این رهگذر،تعداد اندکی از شاعران،با تأثیرپذیری عمیق و آگاهانه از جنگ،به فضاهای تازه و در عین حال صمیمانه‏ای‏ گام نهادند که بعد از جنگ،حال و هوایی تازه‏تر یافت،و ادامهء حسی و منطقی همان شرایطی بود که در جنگ نمود یافته‏ بود.و دکتر قیصر امین‏پور،یکی از این اندک شاعرانی است‏ که توانست حضور خود را در ساخت شعری اصیل و مؤثر، تثبیت کند.

@

امین‏پور،شاعری است برآمده از خطهء گرم جنوب،که ویرانی‏ شهر خود دزفول را از نزدیک دیده است،و جنگ را از نزدیک، حس و تجربه کرده است.

امین‏پور،در نخستین تلاشهای خود،با شعر انقلاب و جنگ، قدم به عرصهء بی‏انتهای شعر می‏گذارد،و با دو مجموعهء شعر، حضور خود را در این عرصه تداوم می‏بخشد؛نخستین دفتر، مجموعه‏ای است از دو بیتها و رباعیها تحت عنوان«در کوچهء آفتاب»و دیگری،مجموعه‏ای از شعرهای نیمایی و غزل و مثنویست به نام«تنفس صبح».این دو مجموعه،که هر دو در یک سال(1363)و با فاصله‏ای چند ماهه،منتشر شدند،از همان آغاز،توجه شاعران و شعر دوستان را به خود جلب کردند. صمیمیت راستین شاعرانه که شاید از اساسی‏ترین مقدمات‏ برقرار کردن ارتباط با مخاطب باشد،در اغلب شعرهای این دو مجموعه،خصوصا شعری برای جنگ احساس می‏شود،البته‏ صمیمیتی نه آنقدر سطحی که خواننده را دلزده کند،و نه آنقدر عمیق که او را به تأمّل و تفکّر وادارد.خصوصیت برجستهء این‏ شعر،شاید بیان موزون واقیتهایی باشد که در هاله‏ای از صمیمت شاعرانه،به تصویر کشیده شده است.به بیان بهتر، «شعری برای جنگ»،گزارش واقعی،و تکاندهنده‏ای از جنگ‏ است،و آنچه پس از نخستین برخورد با این شعر،جلب توجه‏ می‏کند درونمایه‏ای‏ست که با ساختار خویش،یگانه شده است: اینجا/گاهی سر بریدهء مردی را/تنها/باید زبام دور بیاریم‏ /تا در میان گور،بخوابانیم/یا سنگ و خاک و آهن خونین‏ را/وقتی به چنگ و ناخن خود می‏کنیم/در زیر خاک گل‏ شده می‏بینیم/زن،روی چرخ کوچک خیاطی/خاموش مانده‏ است

آنچه در این شعر،باعث تحت تأثیر قرار گرفتن مخاطبان‏ می‏شود،همان واقعیتی است که شاعر،با صمیمتی شگفت، بازگو کرده است.شاید بپرسیم که عنصر خیال،در این شعر، چه جایگاهی دارد؟به اعتقاد من،برخی شعرها هستند که حتی‏ اگر از عناصر خیال،مثل تشبیه و استعاره و کنایه و...بی‏بهره‏ باشند،باز هم شعری عالی و جاندارند و می‏توانند اثری مانا داشته باشند.آیا این شعر بیدل،عاری از عنصر خیال نیست؟ و آیا شعری جاندار و اثرگذار نیست؟

فکر تدبیر سلامت،خون راحت خوردن است/ ما همه بیچاره‏ایم‏ و چارهء ما مردن است

شاید این چگونگی مواجههء ما باشد که آینه‏گونگی شعر را در صور خیال،به ما می‏نمایاند،وگرنه چه بسا شعرهایی که نه‏ راوی واقعیت،بل،عین واقعیت‏اند و هیچ نسبتی هم با صور خیال،ندارند،اما باز هم،شعری کامل و بی‏نقص‏اند،مثل این‏ شعر:

با مدّعی مگویید اسرار عشق و مستی/ تا بی‏خبر بمیرد در درد خودپرستی

به هر تقدیر،مجالی برای بسط این بحث نیست،و تنها باید گفت که«شعری برای جنگ»،روایت شاعرانه و صمیمانه‏ای از واقعیتی عینی است که به کابوس می‏ماند.و شاعر،با این‏ واقعیت دگرگون‏کننده،چهره به چهره،روبرو شده است و از آنچه دیده توشه‏ها برگرفته و آمادهء مواجهه با فضای پس از جنگ شده است.مجموعه دیگری که پس از پایان جنگ،و در حال و هوایی دیگر،از قیصر امین‏پور منتشر شد،آینه‏های‏ ناگهان نام دارد.شهود ناگهانی،مواجه با«من»و«من»های‏ بی‏شماری که در آینه،و در آن سوی آینه می‏زیند،شاید تعبیر یا یکی از تعابیر نامی باشد که امین‏پور بر این مجموعه نهاده‏ است،یعنی من او،در همهء انسانها،و شاید همهء موجودات، جریان یافته و متکثر شده است.

دومین چاپ آینه‏های ناگهان در سال 1375،بیانگر ارزش و اعتباریست که امین‏پور،در روند شاعریش،به آن دست یافته‏ است.در این مجموعه،با شاعری مواجه می‏شویم که پس از رجعت بسیاری از«من»هایی که دوست می‏داشت،در خود فرو می‏رود،و در کشاکشی آرام،به جوهرهء شعر،که همانا جوهرهء وجود خویش است،نزدیک و نزدیکتر می‏شود.

برخی از شعرهای این مجموعه،همچون«دردواره‏ها»،بیان‏ مستقیم درد و رنجی است که شاعر،خود را و مردم خود را با آن عجین می‏بیند،درد و رنجی که در نهایت؛نام دیگر شاعر می‏شود و حضور خود را تثبیت می‏کند:

درد،حرف نیست/درد،نام دیگر من است/من چگونه خویش‏ را صدا کنم

امین‏پور،در شعر«میهمان سرزده»،از هجوم موریانه‏هایی‏ سخن می‏گید که از قلب میزها می‏رویند و همه چیز را به کام‏ خود می‏کشند،موریانه‏هایی که نخست از وجود آدمی آغاز می‏کنند و سپس،در همه جا گسترده می‏شوند:

لحظه‏ای که خسته‏ام/لحظه‏ای که روی دسته‏های نرم‏ صندلی/پا به پایه‏های سخت میز/تکیه می‏دهم/مثل‏ میهمان سرزده/پا به راه و بی‏قرار رفتنم؟/فکر می‏کنم/ میزبان من/اجتماع کور موریانه‏هاست/موریانه‏ها ریز/ موریانه‏های بی‏تمیز/میزهای کوچک و بزرگ را/چشم بسته‏ انتخاب می‏کنند/آه،موریانه‏های میزبان/ذهن میزهای ما /جای تخم‏ریزی شماست.

شعرهای امین‏پور،خصوصا همین شعری که خواندید،به قدری‏ ساده و صمیمی است که خواننده،غالبا متوجه ریزه‏کاریهای‏ شیرین زبانی او نمی‏شود،و به تکنیکهایی که در شعر او به کار رفته است،توجهی نمی‏کند.برای مثال،ایهامی که در«میزبان» وجود دارد،چه در معنا،و چه در صورت،بسیار زیباست.موریانه‏ها، هم نگهبانان میزها هستند و هم میزبان،و اینکه چرا چنین‏ است،بحثی است که در حوصلهء این نوشتار،نمی‏گنجد.یا مثلا هم‏آوایی کور و مور در این مصراع یعنی«اجتماع»کور مور«یانه‏ها»اگرچه ناخود آگاه،در خواننده تأثیر می‏گذارد،ولی‏ از آنجایی که هیچ تکلّفی در کار نیست،در روح شعر،محو می‏شود،و مثل موج،یا باد،یا هر چیزی نادیدنی،فقط تأثیر می‏گذارد و بس.ضمنا باید گفت که عنصر تفکر،با گذشت‏ زمان،جلوهء بارزتری در شعرهای امین‏پور یافته است،و این‏ حرکت تکاملی اندیشهء شاعر،در کنار رشد حس و عاطفه و صمیمیت او،باعث ظهور شعری می‏شود که زیبا و خواندنی‏ است همچون این شعر که«جنگل خاطره»نام دارد:

در سایهء این سقف ترک خورده نشستیم/ بی‏حوصله و خسته‏ و افسرده نشستیم

یک بار،به پرواز،پری باز نکردیم/ سر،زیر پر خویش،فرو برده،نشستیم

بر گردهء ما خاطرهء خنجر یاران/ با جنگلی از خاطره بر گرده‏ نشستیم

برخاست صدا از در و دیوار،ولی ما/ با این همه فریاد،فرو خورده نشستیم

آگاهی عمیق و همزیستی با مرگ،گریز از ابتذال و روزمرگی، سرخوردگی از تکرار،و اشتیاق رسیدن به معرفتی باطنی که‏ سرشار از آرامش و اطمینان است،فضایی است که در شعرهای‏ این مجموعه،نمودی روشن دارد.فضای شعرهای این مجموعه، اگرچه بیانگر سرگشتگی و حیرت شاعری دردمند است،اما ایمان و امید به یافتن خویش،و باور داشتن حقیقتی،فراسوی‏ واقعیتی عادی،درونمایهء بسیاری از شعرهای آینه‏های ناگهان‏ را به خود اختصاص داده است.

مطمئنا دربارهء ویژگیهای زبانی و ساختاری شعرهای امین‏پور، مطالب زیادی نشوته شده یا خواهد شد،و من،تنها به این‏ نکته اشاره می‏کنم که یکی از دلایل موفقیت امین‏پور،نزدیک‏ شدن به زبان گفتگوست،زبانی که سادگی را در خود،و با خود دارد،و در عین حال،بسیار سخت و ممتنع می‏نماید.شاید اگر خواننده‏ای که زیاد با شعر،الفتی ندارد،اتفاقا یکی از شعرهای‏ نیمایی امین‏پور را بخواند،متوجه شعریّت این شعرها نشود،و فقط تحت تأثیر قرار بگیرد و بس،و یا شاید از این همه سادگی‏ مؤثر،تعجب کند و مشتاق خواندن شعرهای بعدی و بعدی‏ شود.

انگار مدتی است که احساس می‏کنم/خاکستری‏تر از دو سه‏ سال گذشته‏ام/احساس می‏کنم که کمی دیر است/دیگر نمی‏توانم/هر وقت خواستم/در بیست سالگی متولد شوم/ از ما گذشته است که کاری کنیم/کاری که دیگران نتوانند سادگی و صمیمیت،در وجود امین‏پور ریشه دارد،و به همین‏ دلیل است که شعرهای او از تکلّف،دور است و به زبان مردم، نزدیک.

شعرهای امین‏پور،اگر چه در برخورد اول،زودیاب و آسان جلوه‏ می‏کند،اما در قرائتهای بعدی و بعدی،در می‏یابیم که اینچنین‏ نیست،و شعر او مثل جاده‏ای است که هر بار از آن عبور می‏کنیم،چیزهایی را می‏بینیم که قبلا ندیده بودیم.